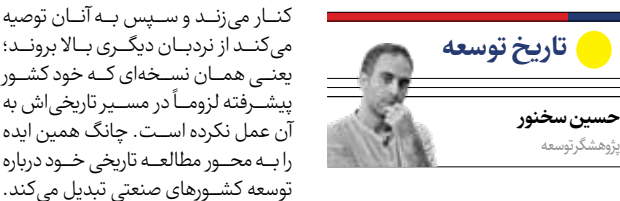
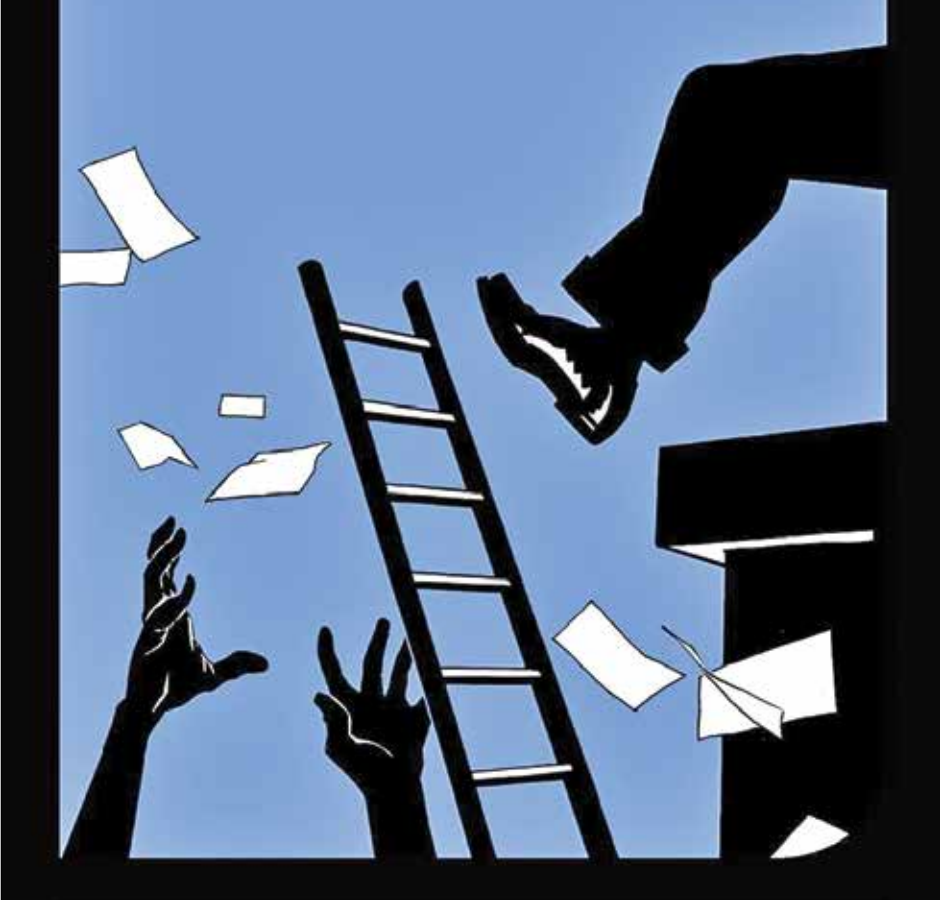




استفاده و سوء استفاده از اقتصاد آزاد

هاجون چانگ در کتاب **انداختن نردبان** استراتژی های توسعه را در چشم اندازی تاریخی بررسی می کند



تاریخ توسعه

حسین سخنور
یژوهشگر توسعه

هاجون چانگ (Ha-Joon Chang)، استاد اقتصاد در دانشگاه SOAS لندن و اقتصاددان توسعه کهرای است که به سنت اقتصاد نهادی، اقتصاد سیاسی و اقتصاد تکاملی نزدیک است واز نمایندگان مهم جریان‌های‌الترناتیو محسوب می‌شود، با نقد نسخه‌های نئولیبرال و اجماع واشنگتنی، بر نقش دولت، سیاست صنعتی و تجربه تاریخی کشورهای توسعه‌یافته در فرایند توسعه تأکید می‌کند. برخی از کتاب‌های او نیز به فارسی ترجمه شده‌اند، از جمله: «تغییر نهادی و توسعه اقتصادی»، «بازپرس گیری توسعه»، «اقتصاد خوردنی» و «انداختن نردبان».

از «لیست» تا «ویتگنشتاین»

عنوان کتاب «انداختن نردبان» هاجون چانگ در نگاه نخست، استعاره‌ای ساده و حتی روزمره به نظر می‌رسد؛ اما پشت این تعبیر، یکی از مهم‌ترین ندهای چانگ به روایت مسلط درباره توسعه اقتصادی قرار دارد. چانگ این عنوان را از اقتصاددان آلمانی قرن نوزدهم، فریدریک لیست، وام گرفته است؛ اقتصاددانی که از منتقدان جدی تجارت آزاد در شرایط نابرابر میان کشورهای صنعتی و در حال توسعه بود. چانگ نیز کتاب خود را با همین استعاره بنا می‌کند تا بپرسد: کشورهای که امروز به قله توسعه رسیده‌اند، خودشان با چه سیاست‌هایی به آنجا رسیدند و آیا همان سیاست‌ها را به کشورهای در حال توسعه نیز توصیه می‌کنند؟

لیست (۱۸۴۶-۱۷۸۰) در نظام ملی اقتصاد سیاسی تصویری بسیار گویا ارائه می‌کند: «کاملاً قابل رد است که وقتی کسی به قله عظمت برسد، نردبانی را که از آن بالا رفته به زمین بیندازد تا پس از او دیگران نتوانند از این وسیله استفاده کنند.» سپس این استعاره را مستقیماً به سیاست تجاری بریتانیا پیوند می‌زند و از «دکترین سیاسی بین‌المللی» آدام اسمیت و گرایش‌های ویلیام پیت و جانشینان او در دولت بریتانیا سخن می‌گوید. منظور لیست این است که بریتانیا در دوره‌ای که هنوز در حال رسیدن به برتری صنعتی نبود، از مجموعه‌ای از عوارض گمرکی، محدودیت‌های تجاری و سیاست‌های حمایتی برای تقویت تولید و کشتیرانی خود استفاده کرد؛ اما هنگامی که به موقعیتی رسید که توان رقابت با دیگران را پیدا کرده بود، به مدافع تجارت آزاد تبدیل شد. از نگاه لیست، چنین تغییری رami توان به این صورت فهمید: کشوری با استفاده از نردبان حمایت به بالا می‌رود و پس از رسیدن به قله، همان نردبان را از جلوی دیگران



عنوان کتاب «انداختن نردبان» ها جون چانگ در نگاه نخست، استعاره‌ای ساده و حتی روزمره به نظر می‌رسد؛ اما پشت این تعبیر، یکی از مهم‌ترین ندهای چانگ به روایت مسلط اقتصادی قرار دارد. چانگ این عنوان را از اقتصاددان آلمانی قرن نوزدهم، فریدریک لیست، وام گرفته است؛ اقتصاددانی که از منتقدان جدی تجارت آزاد در شرایط نابرابر میان کشورهای صنعتی و در حال توسعه بود

سیاسی و اقتصادی بریتانیا خواهد شناسایی کنفدراسیون و پایان دادن به محاصره بنادر جنوبی بودند. در سال ۱۸۶۱، دولت بریتانیا رسماً بی‌طرفی خود را اعلام کرد، اما هم‌زمان کنفدراسیون را به عنوان یک طرف متخاصم در جنگ به رسمیت شناخت؛ وضعیتی که به جنوب امکان می‌داد در کشورهای بی‌طرف به تأمین منابع و انجام برخی مبادلات بپردازد. غیر از ۸ گزاره یادشده، چانگ در ادامه مسیر (فصل سوم کتاب) و در بررسی مسیر تاریخی توسعه، بار دیگر دست به آشنانمایی می‌زند و بسیاری از کلیشه‌های رایج درباره چگونگی شکل‌گیری نهادهای توسعه‌یافته را به چالش می‌کشد. او نشان می‌دهد کشورهای توسعه‌یافته، از اوایل قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم، به‌تدریج مجموعه‌ای از نهادها و ترتیبات حکمرانی را شکل دادند که بعدها به‌عنوان مولفه‌های «حکمرانی خوب» شناخته شدند. این نهادها را در ۶ حوزه اصلی دسته‌بندی می‌کند: ۱- دموکراسی، ۲- نظام اداری و دستگاه قضایی، ۳- حقوق مالکیت، ۴- حکمرانی شرکتی، ۵- مؤسسات مالی خصوصی و دولتی، و ۶- نهادهای رفاهی مرتبط با نیروی کار.

چانگ با دنبال کردن سیر تاریخی شکل‌گیری و تحول این نهادها نشان می‌دهد تاریخ آنها به‌هیچ‌وجه آن‌گونه نیست که روایت‌های رایج امروزی تصور می‌کنند. در این میان، بحث‌های مهمی مطرح می‌شود؛ از جمله جاسوسی صنعتی، نقش دوگانه حقوق مالکیت، واین پرسش اساسی که آیا دموکراسی پیش‌شرط توسعه است یا پامدت توسعه؟ (مطالعه این موارد، خصوصاً جاسوسی صنعتی در کشورهای مختلف از انگلستان و فرانسه گرفته تا آلمان و آمریکا بسیار خواندنی است).

در ادامه بد نیست به دو شباهت جالب وال‌بته تلخ میان حکایت‌های این کتاب و برخی بزنگاه‌های تاریخ خودمان اشاره کنیم؛ دو نمونه که نشان می‌دهند «انداختن نردبان» و «استراتژی توسعه در چشم‌اندازی تاریخی» صرفاً حکایتی دور، آن هم از تجربه تاریخی دیگران نیست. ما نیز کشیده‌ایم و چشیده‌ایم، یکی، حکایت معروف «لوله‌نگ رزم‌آرا است و دیگری، ماجرای قرارداد کرمانچای و گشودشدن درهای تجارت آزاد؛ دو روایت متفاوت، اما با مضامینی مشترک: رقابت نابرابر قدرت، توسعه و تجارت و اینکه چگونه گاه قواعدی که در ظاهر از زبان «آزادی» و «رقابت» سخن می‌گویند، در بستری نابرابر می‌توانند به ابزاری برای تثبیت برتری طرف دردمند بدل شوند.

از نعل اسب تا لوله‌نگ

یکی از حکایت‌های تأمل‌برانگیز کتاب، داستان سیاست بریتانیا در قبال مستعمرات آمریکای شمالی است؛ داستانی که به‌خوبی نشان می‌دهد «انداختن نردبان» فقط به معنای توصیه یک سیاست‌گذاری پس از رسیدن به توسعه نیست، بلکه گاهی پیش از آن، به معنای جلوگیری از ساخته‌شدن نردبان برای دیگران است. چانگ با استناد به شواهد تاریخی توضیح می‌دهد بریتانیا در دوره استعمار آمریکا تلاش می‌کرد ساختار اقتصادی مستعمرات را به گونه‌ای تنظیم کند که آنها عمدتاً در تولید و صدور مواد اولیه‌ای باقی بمانند که صنایع بریتانیا به آن نیاز داشتند و در مقابل، بازار کالاهای ساخته‌شده در اختیار تولیدکنندگان و بازرگانان بریتانیایی باشد. بنابراین مسأله فقط این نبود که مستعمرات چه چیزی تولید کنند؛ مسأله این بود که چه چیزهایی را تولید نکنند. مقررات تجاری و صنعتی مختلف، فعالیت‌هایی را که می‌توانستند به تولیدکنندگان کشور مادر رقابت کنند محدود یا کم‌سود می‌کردند. حتی اسناد مربوط به سیاست تجاری بریتانیا نشان می‌دهد دولت نسبت به تجارت مستعمرات با رقیب اروپایی و فعالیت‌هایی که به زیان تولید و تجارت بریتانیا بود، حساسیت جدی داشت. چانگ برای نشان دادن شدت این نگاه، مجد به گزارشی از فریدریک لیست اشاره می‌کند. بر اساس روایت لیست، ویلیام پیت پدر، که در آن زمان لرد نخست بود، تلاش‌های مستعمرات آمریکای شمالی برای گسترش تولید صنعتی ناخشنود بود و در سال ۱۷۷۰ عنوان کرد مستعمرات نباید حتی اجازه داشته باشند نعل اسب تولید کنند. توصیف بریسکو در مورد ویژگی‌های سیاست مستعمراتی تحت والپول، ماهیت این استراتژی را این‌شرح می‌دهد: «با مقررات تجاری و صنعتی، تلاش گردید تا مستعمرات به تولید مواد اولیه‌ای که انگلستان از آن استفاده می‌کند محدود شوند و از این‌ طریق هر

تولیدکننده‌ای که می‌خواهد با کشور مادر رقابت کند را «لسرد» کرده و بازار تولیدکنندگان در مستعمرات را به تاجرین و تولیدکنندگان انگلیسی محدود سازند.» (صفحه ۶۲). این حکایت «دل‌سردسازی» برای مخاطب ایرانی، آشنا است. آنجایی که حاجعلی رزم‌آرا در جریان بحث‌های مربوط به ملی‌شدن صنعت نفت و در مخالفت با توانایی ایران برای اداره صنعت نفت، با لحنی تحقیرآمیز گفته بود: «ملت‌ی که نمی‌تواند لوله‌نگ بسازد، چگونه می‌تواند صنعت نفت را اداره کند؟» این جمله، فارغ از اختلاف‌نظرهای تاریخی درباره زمینه و نحوه نقل‌آن، در حافظه سیاسی ایران به‌نمادی از استدلالی تبدیل شده است که توانایی یک ملت را برای ورود به صنایع پیچیده، با سنجش ضعف آن در تولیدات ساده‌تر زیر سؤال می‌برد.

اما شاید تلخ‌ترین وجه این مقایسه در تفاوت میان این دو حکایت باشد. در مورد مستعمرات آمریکای شمالی، سیاست محد و دکننده از بیرون آغاز می‌شد؛ قدرتی استعماری می‌کوشید با مقررات تجاری و صنعتی، دامنه تولید مستعمره را محدود کند تا این مستعمرات در جایگاه تولیدکننده مواد اولیه باقی بمانند و به رقیب صنعتی کشور مادر تبدیل نشوند. اما مسأله به همین محدودیت بیرونی ختم نمی‌شد. آنچه در ابتدا به‌صورت یک حکم از بیرون تحمیل می‌شد – «تو نباید بسازی» – در اثر تکرار، تبلیغ و استعمار نهادهای محدودکننده، به

تدریج در ذهنیت و ساختارهای درونی جامعه نیز رسوخ می‌کرد و به نوعی خودمحدودسازی بدل می‌شد. به بیان دیگر، دیگری ابتدا می‌گفت: «تو نباید بسازی؛» اما در ادامه، این گزاره می‌تواند چنان درونی شود که نتخبران و سیاست‌گذاران جامعه نیز امکان ساختن را نه‌تنها دشوار، بلکه ناممکن یا نامتناسب با جایگاه خود تصور کنند. در نسخه ایرانی «لوله‌نگ» سیهبد رزم‌آرا که همان «نعل اسب» لرد چتم است، ما با همین منطق مواجه هستیم؛ یعنی محدودیت، اما نه از بیرون که از درون، این همان نقطه‌ای است که می‌توان از درونی شدن یک رابطه استعماری سخن گفت. استدلالی که زمانی از بیرون می‌آمد و می‌گفت «این جامعه نباید وارد تولید صنعتی شود»، ممکن است در گذر زمان به‌صورت گزاره‌ای درباره ناتوانی خود جامعه بازتولید شود؛ «ما اساساً نمی‌توانیم صنعت پیچیده داشته باشیم.» در این حالت، دیگر نیازی نیست کسی نردبان را از بیرون کنار بزند؛ افرادی از درون ممکن است پیش از آنکه از نردبان بالا بروند، به این نتیجه برسند که توان بالا رفتن ندارند. یک بار محدودیت به شکل ممنوعیت و مقررات ظاهر می‌شود و بار دیگر به شکل تردید در توانایی خود و این شاید

یکی از تلخ‌ترین پرسش‌هایی باشد که «ما»ی ایرانی می‌توانیم از چانگ داشته باشیم: آیا همیشه لازم است کسی از بیرون نردبان توسعه را از زیر پای ما بکشد، یا گاهی ممکن است خودمان و خودخواسته، آن را کنار بگذاریم؟

از جنگ تریاک تا ترکمنچای

یکی از تأمل‌برانگیزترین بخش‌های کتاب «انداختن نردبان» آنجاست که وقتی روایت تاریخی چانگ را کنار تاریخ کشورهای دیگری می‌گذاریم، درمی‌یابیم که «تجارت آزاد» همیشه چنان که بعدها در ادبیات اقتصادی از آن سخن گفته شد، محصول انتخاب آزاد و برابر کشورها نبوده است. در قرن نوزدهم، سه کشور ایران، چین و ژاپن، هر یک به شکلی متفاوت تحت فشار قدرت‌های خارجی به پذیرش نظامی تجاری‌تن دادند که در آن امکان حمایت از تولید داخلی و تعیین مستقل تعرفه‌ها برایشان بسیار محدود شد. نمونه ژاپن، شاید از نظر تصویر تاریخی، گویاترین مورد باشد. در ژوئیه ۱۸۵۳، چهار کشتی جنگی آمریکایی به فرماندهی کومودور متیو پری وارد خلیج ادو شدند؛ کشتی‌هایی که به دلیل رنگ تیره و دود بخارشان بعدها به «کشتی‌های سیاه» یا Black Ships معروف شدند. ژاپن بیش از دو قرن روابط تجاری خود با غرب را به‌شدت محدود کرده بود و آمریکایی‌ها می‌خواستند این در را به روی خود باز کنند. پری در بازگشت خود در سال ۱۸۵۴، با ناواتی بزرگ‌تر، فشار نظامی و دیپلماتیک را و با «زور سرنیزه» داد و ژاپن سرانجام قرارداد کاناکاوا را پذیرفت. این قرارداد هنوز یک قرارداد تجاری کامل نبود، اما راه را برای گشایش تجاری باز کرد؛ در سال ۱۸۵۸، تیر قرارداد تجاری آمریکا و ژاپن، موسوم به هریس، منعقد شد که از جمله استقلال تعرفه‌ای ژاپن را محدود می‌کرد. منابع تاریخی ژاپنی نیز این دوره را آغاز قراردادهای نابرابری می‌دانند که در آن ژاپن فاقد استقلال تعرفه‌ای و کشورهای خارجی دارای حق قضاوت کنسولی بودند. در چین، داستان یک تلخ‌تر بود. جنگ نخست تریاک در سال ۱۸۴۰ آغاز شد؛ بریتانیا که با کسری تجاری در برابر چین مواجه بود، تریاک تولیدشده در هند را به‌صورت غیرقانونی وارد چین می‌کرد تا در برابر خرید چای و کالاهای چینی، جریان نقره را به سود خود تغییر دهد. دولت چین برای مقابله با این تجارت اقدام کرد و در نهایت جنگ درگرفت. شکست چین به قرارداد نانکینگ در ۱۸۴۲ انجامید؛ هنگ‌کنگ به بریتانیا واگذار شد و بنادر چین به روی تجارت خارجی گشوده شدند. اما مسأله فقط باز شدن چند بندر نبود. یکی از مهم‌ترین نتایج این روند، محدود شدن استقلال گمرکی چین بود. «خدمات گمرکی دریایی چین» با حضور و نفوذ گسترده خارجیان شکل گرفت و مقام بازرس کل آن برای



دهه‌ها در اختیار اتباع خارجی بود. نخستین بازرس کل، فردی انگلیسی به نام H. N. Lay بود و پس از او رابرت هارت، دیگر انگلیسی، سال‌ها این سمت را در اختیار داشت. بنابراین حتی اداره یکی از مهم‌ترین ابزارهای حاکمیت اقتصادی، یعنی گمرک، تا حد زیادی زیر نفوذ خارجی قرار گرفت. سرانجام به ایران می‌رسیم. پیمان ترکمنچای، که در پی شکست ایران در جنگ دوم ایران و روسیه در سال ۱۸۲۸ منعقد شد، تنها به جدایی سرزمین‌ها و واگذاری امتیازات ارضی محدود نمی‌شد. هرچند در حافظه تاریخی ما، بیش از هر چیز از دست رفتن سرزمین‌ها و تحمیل غرامت و دیگر شروط سیاسی و نظامی این عهدنامه سخن گفته شده است، اما در کنار این امتیازات، امتیازات اقتصادی مهمی نیز به طرف روسی واگذار شد که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین آنها، محدود شدن حقوق گمرکی ایران و تثبیت آن در سقف پنج درصد برای کالاهای روسی بود؛ امری که عملاً دست دولت ایران را برای استفاده از تعرفه‌های گمرکی به‌عنوان ابزاری برای حمایت از تولید داخلی و تنظیم تجارت خارجی می‌بست. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که در بحث «انداختن نردبان»، مسأله فقط این نیست که کشوری چه مقدار از خاک خود را در دست داده یا چه امتیاز سیاسی‌ای واگذار کرده است؛ بلکه باید دید آیا پس از شکست، ابزارهای سیاست‌گذاری اقتصادی آن کشور نیز از او گرفته شده است یا نه. تعرفه گمرکی یکی از مهم‌ترین ابزارهای دولت برای تنظیم تجارت و حمایت از صنایع نوپا بود و محدود کردن آن، به معنای محدود کردن بخشی از استقلال اقتصادی کشور بود. فرشاد مؤمنی نیز با اشاره به همین وجه کمتر دیده‌شده تاریخ ترکمنچای، پرسشی تأمل‌برانگیز مطرح می‌کند: اگر آزادسازی تجاری، برای کشوری با صنایع عقب‌مانده و قدرت تولیدی ضعیف، ذاتاً نسخه‌ای برای توسعه بود، چرا باید چنین محدودیتی در پی شکست نظامی و با «زور سرنیزه» بر ایران تحمیل می‌شد؟ این پرسش، ما را به یکی از محورهای اصلی استدلال چانگ بازمی‌گرداند: آیا تجارت آزاد همیشه انتخابی آگاهانه و داوطلبانه برای توسعه بوده است یا گاهی خود، بخشی از نظم قدرتی بوده که کشورهای ضعیف‌تر را به پذیرش قواعدی محدود کرده که کشورهای صنعتی امروز، در مراحل اولیه توسعه خود، لزوماً به آنها پایبند نبوده‌اند؟ تفاوت مهم این سه روایت در شکل اجبار است؛ در ژاپن، «کشتی‌های سیاه» نماد فشار نظامی برای گشایش درهای اقتصادی بود که در چین، جنگ تریاک و قراردادهای پس از آن این گشایش را تحمیل کردند؛ و در ایران، شکست نظامی و پیمان ترکمنچای زمینه امتیازات تجاری گسترده‌ای را فراهم کرد. از این منظر، «تجارت آزاد» در این سه تجربه، نه نقطه آغاز توسعه صنعتی، بلکه بخشی از نظامی بود که در شرایط نابرابر قدرت بر آنها تحمیل شد. ولی در پس داستان با یک منطق مشترک روبه‌رو می‌شویم: محدودیت صنعتی، پیش از آنکه کشوری ضعیف‌تر فرصت کافی برای ساختن صنایع خود پیدا کند، آنها را به کشودن بازبازهای‌شان وام‌داشته‌د، به نحی که خود این قدرت‌ها در مراحل پیشین توسعه‌شان از سیاست‌های حمایتی استفاده کرده بودند.

تحلیل اقتصاد از دریچه غذا

در میان نهادگرایان تاریخی تا امروز بدیلی برای داگلاس نورث وجود نداشته ولی پرشمارند افرادی که در آثار خود به مدد دستگاه نظری نهادگرایی و با رجوع به تاریخ، به سطح دانی‌ها و عمق تحلیل‌ها می‌افزایند تا قدرت مواجهه با مسأله پیچیده توسعه‌نیافتگی فراهم آید. در این میان برای فارسی‌زبانان افرادی چون عجم‌واغلو، رابینسون و به خصوص ها جون چانگ جایگاهی ویژه دارند. ها جون چانگ، پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه اقتصاد دانشگاه ملی سئول، در دانشگاه کمبریج در رشته توسعه اقتصاد سیاسی تحصیل کرد. آثار و مقالات او بیشتر متأثر از نوشته‌های اقتصاددانانی هم‌چون گونار میردال، کارل مارکس، فریدریش فون هایک، جان مینارد کینز و فریدریک لیست است.

ها جون چنگ در آثارش با طرح مثال‌های پرشمار از تجربه‌های تاریخی و با تیگه بردستگاه نظری نهادگرایی، مخاطبان خود را به پرهیز از کوته‌بینی، سطحی‌نگری، ایدئولوژی زدگی اقتصادی، تک‌ساختی‌بینی و تک‌سبب‌بینی تشویق می‌کند. کتاب «اقتصاد خوردنی» ها جون چانگ سفره‌ای رنگارنگ برای علاقه‌مندان به اقتصاد، غذا و تاریخ است. چانگ در این کتاب برای بررسی نظریه‌های اقتصادی، با زبانی طنزآمیز از تاریخچه مواد غذایی رایج پرده بر می‌دارد. از اعتیاد دیرینه‌اش به شکلات می‌گوید و از پیش‌هایی بدیل درباره عصر پس‌صنعتی سرد در می‌آورد؛ از لرژی بامیه به در هم تنیدگی سرمایه‌داری با آزادی می‌رسد و در خلال پخت غذاهای گوناگون از تغییرات اقلیمی،



ضرورت حفاظت‌گرایی، نقش شرکت‌های چندملیتی، اتوماسیون، دولت رفاه، کار مراقبتی بدون دستمزد، کوته‌نگری و غلط اندازی‌های بازار آزاد و... سخن می‌گوید. چانگ به خواننده آموزش می‌دهد چگونه با نگاه کردن به جهان از طریق چشم یک اقتصاددان گرسنه، به فهم بهتری از پدیده‌های اقتصادی دست یابید و از خطاهای رایج در این زمینه جلوگیری کنید. «اقتصاد خوردنی» که انتشارات روزنه آن را با ترجمه محسن محمدی ایوانکی منتشر کرده، شامل ۲۳ فصل و قدمد های به قلم فرشاد مؤمنی است. نویسنده در هر یک از فصل‌ها به مسأله‌ای اقتصادی مربوط به غذا می‌پردازد. برخی از مسائلی که در این کتاب مورد توجه قرار گرفته‌اند، عبارتنداز: رابطه بین شکلات و دوران پس‌صنعتی، رابطه بین شوشی و افزایش کاپیتالیسم، رابطه بین سوئی و افزایش تجارت جهانی و... چانگ در هر فصل با ارائه تجربه‌های شخصی و تاریخی خود از غذاهای متنوع، به تحلیل عوامل اقتصادی، سیاسی، تاریخی و فرهنگی که در شکل دادن و تغییر آنها نقش داشته‌اند، می‌پردازد و با بهره‌گیری از داده‌ها، آمار و منابع موثق، حرف‌های خود را با مدرک و استنتاج‌های قاطع تأیید می‌کند. او همچنین با بررسی و انتقاد از برخی از نظریه‌ها و مسائل متداول در اقتصاد، به نقد و ارزیابی چالش‌ها و مسائل موجود در این حوزه می‌پردازد و با زبانی ساده و روان، مبانی پیچیده و تخصصی را به خواننده شرح می‌دهد و با افزودن جملات طنزانه و داستان‌های جالب، خواننده کتاب را برای خواننده دلنشین می‌کند.

